

واکاوی رابطه و موقعیت کشورها بر پایه امپریالیسم و توسعه در عرصه روابط بین‌الملل

محمد رضا مایلی^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۷/۱

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۰/۱

چکیده

از انقلاب فرانسه (۱۷۸۹) تاکنون مناسبات موجود میان دولت‌ها و ملت‌ها اهمیت و گسترش بسیاری یافته است؛ این روابط بر اساس چارچوب‌های سیاسی و حقوقی و همچنین مفاهیم ویژه قابل تفکیک و دسته‌بندی است. دو مفهوم و واژه کلیدی امپریالیسم و توسعه در بستر روابط میان دولت‌ها و جوامع از قرن نوزدهم تاکنون در این زمینه برجسته است. در این مقاله سعی بر این است که باتکیه بر این دو مفهوم به تحلیل رابطه و بیان موقعیت کشورها و جوامع در بستر تاریخ روابط بین‌الملل پرداخته شود. این تحلیل در مقابل بحث‌های یک‌سویه‌ای است که یکسره با دیدگاهی منفی و ستیزه‌جویانه و براساس ایدئولوژی با دیدی یک‌جانب‌نگر - اعم از مارکسیسم و چپ‌گرایانه تا ناسیونالیسم اروپایی و سرمایه‌داری - طرف مقابل را عامل شر و تباهی می‌داند و در مقابل با تحلیل ایدئولوژیک و نه علمی، به ارزیابی تاریخ و مناسبات موجود میان دولت‌ها و جوامع برمی‌آید. روش پژوهشی در این مقاله توصیفی - تحلیلی است و به شیوه اسنادی - کتابخانه‌ای است. فرضیه‌ای که در این مقاله بررسی می‌شود این است که یک‌سونگری ادبیات چاپگر درباره مقصر و متهم اصلی جلوه‌دادن کشورهای پیشرفته در توسعه نیافتگی و تحت سلطه‌بودن جوامع عقب‌مانده به‌دوراز واقعیات تاریخی است؛ از این‌رو در این مقاله سعی بر این است واکاوی بی‌طرفانه‌ای بر پایه این دو مفهوم در بستر تاریخ روابط بین‌الملل صورت پذیرد.

واژه‌های کلیدی: عرصه روابط بین‌الملل؛ استعمار؛ امپریالیسم؛ ناسیونالیسم؛ توسعه؛ مکاتب توسعه

^۱. استادیار علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)،

۱- مقدمه

از زمان پیدایش نظام‌های پدرسالار در هزاره اول پیش از میلاد و تشکیل امپراتوری‌ها و دولت‌های معروف مانند آشور و بعدها دولت‌شهرهای یونان و امپراتوری هخامنشی روابط میان دولت‌ها ایجاد شد و اهمیت یافت؛ بعضی متفکران مانند شوم‌تر ریشه امپریالیسم را به آن دوران می‌رسانند (MORLEY, 2010: 20-21)؛ اما در کندوکاوی دقیق در تاریخ مشاهده می‌شود که دوران جدید تاریخ - که بیشتر تاریخ‌دانان از انقلاب کبیر فرانسه به بحث از آن می‌پردازند - مبدأ را گسترش مناسبات گسترده، عمیق و اثرگذار در بین دولت‌ها و جوامع می‌دانند. انقلاب فرانسه چند چیز را به جهانیان و تاریخ عرضه و ترویج کرد؛ یکی از مهم‌ترین آن‌ها ناسیونالیسم بود. این مفهوم که بسیار زودتر در ذهن اروپاییان و غربی‌ها نسبت به کشورها و جوامع آسیایی و آفریقایی استقرار یافت و نهادینه شد، پایه اصلی حرکت‌های امپریالیستی و گسترش طلبان آن‌ها در دورترین نقاط دنیا گردید (ماتید، ۱۳۸۳: ۲۰۲ و ۲۰۳). حرکتی که به‌بهانه گسترش و بهبود وضعیت بشری در جوامع آفریقایی و آسیایی صورت گرفت؛ اما در بطن خود سلطه‌طلبی و ظفرمندی در زمین مای اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی را به همراه داشت. طبیعتاً این امر وضعیت هر دو طرف معادله را دگرگون کرد و مسلماً مناسبات جدید پدیدآمده در روابط بین‌الملل و تاریخ با گذشته تغییر نمود و به‌اجبار شیوه جدیدی در این بستر تازه استقرار یافت. این شیوه نو برخاسته از یک‌طرف قوی‌تر، ثروتمندتر، منسجم‌تر با طرفی ضعیف‌تر، فقیرتر و متفرق‌تر بود. بدیهی است که ثروت، قدرت، ثبات سیاسی و اتحاد اجتماعی با خود پیروزی و اثربخشی می‌آورد؛ از همین روی کشورهای اروپایی و غربی موقعیت برتر را هم در سیاست و اقتصاد جهان یافتند و هم مقررات و حقوق بین‌الملل را با قدرت و نفوذ خود، برای منافعشان تنظیم کردند (ANGHI, 2004: 28-42).

این در قرن نوزدهم بود؛ اما در قرن بیستم به‌دلیل ایجاد دو جنگ بین‌الملل و خرابی‌های گسترده آن و باتوجه‌به اینکه تأکید بر افزایش و به‌کارگیری قدرت نظامی، جای خود را به استفاده بیشتر از قدرت و امکانات اقتصادی داد - به‌ویژه اینکه تأسیس و قدرت‌یابی شرکت‌های چندملیتی که تمام عرصه اقتصاد روابط بین‌الملل را در اختیار خود گرفتند و به‌تدریج جایگزین قدرت نظامی و سیاسی دولت‌های امپریالیستی شدند - مباحث و مؤلفه‌های اقتصادی سرلوحه و محور اصلی در روابط میان کشورها قرار گرفت (TURNER, 2006: 280-281). از همین‌جا بحث جدیدی که نخستین‌بار در محیط‌های دانشگاهی غربی مطرح گردید، به مفهوم علمی تازه‌ای تبدیل شد که از این پس باید مناسبات میان کشورها را برپایه آن سنجید و دسته‌بندی کرد و آن مفهوم توسعه بود.

برپایه همین مبدأ تولد مفهوم توسعه، در ابتدا مکتب نوسازی با الگو قراردادن تاریخ اجتماعی و اقتصادی مغرب زمین، نخستین مدل توسعه با ویژگی‌های موردنظر غرب را عرضه کرد؛ مختصاتی که در مؤلفه‌های اقتصادی ریشه داشت و محور بحث خود را به تولید بیشتر برای مصرف گسترده‌تر اختصاص داده بود. هرچه زمان گذشت، محدوده توجه به سایر زمینه‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی نیز کشیده شد و تأکید بر توسعه اقتصادی به توسعه سیاسی و سپس اجتماعی و فرهنگی نیز بسط یافت و اهمیت توسعه در عرصه روابط بین‌الملل و تفکیک کشورها، در بحث و الگوی توسعه پایدار به مسائل زیست‌محیطی و تقسیم کشورهای دوستدار و تخریب‌کننده محیط‌زیست نیز کشیده شد (SMELSER, 1997: 43-62).

ازسویی با ورود بیشتر کشورهای مستقل، حداقل از نظر حقوقی و سیاسی در مناسبات بین‌المللی، این کشورها شروع به عرضه مکتب‌های دیگری در ارتباط با توسعه کردند؛ در مقابل الگوی توسعه غربی و تأکید بر ویژگی‌های موجود در تاریخ کشورهای پیشرفته و توسعه‌یافته، متفکران آن‌ها با برجسته‌کردن مختصات جوامع توسعه‌نیافته و رابطه میان این کشورها با اقتصادهای توسعه‌یافته، دیدگاه‌ها و مکاتب جدیدی مانند مکتب وابستگی، نئوابستگی، توسعه ناموزون، نظریه‌های توسعه‌نیافتگی را عرضه داشتند (BORGATTA, 2000: 639-64).

در مقاله حاضر تأکیدی بر نظریه‌های مختلف نیست؛ بلکه کانون توجه به اصل مسئله یعنی امپریالیسم و توسعه است که خواه‌ناخواه معیار تقسیم دولت‌ها و جوامع قرار گرفته است و ویژگی‌های موجود در این دو مفهوم - که سازنده و تفکیک‌کننده وضعیت این کشورهاست - مورد تحلیل و بررسی و در پایان استدلال و نتیجه‌گیری واقع خواهد شد.

۲- زمینه تاریخی بحث تا نیمه دوم قرن بیستم

یکی از نعمت‌هایی که دوره رنسانس به اروپاییان عرضه کرد، دیدگاه جست‌وجوگرانه برای دریافت چیزهای جدید بود. این پویا و روش جدید چه در فکر و نظر و چه در عین و عمل، خود را به نمایش گذارد و عامل پیدایش برداشت‌های تازه از جهان و جایگاه انسان در آن شد (HANKINS, 2007: 6-28).

یکی از این برداشت‌ها لزوم جست‌وجو در دنیا و کشف مناطق بکر جغرافیایی بود. نکته‌ای که در بخشی از مهم‌ترین قسمت‌های تمدن اسلامی، یعنی صفویان و عثمانیان از آن غفلت کردند؛ هرچند دستور صریح قرآن کریم بر آن قرار داشت: «قل سیرها فی الارض فانظروا کیف بدأ الخلق» (عنکبوت: ۲۰)؛ «و قل سیروا فی الارض ثم انظروا کیف کان عاقبة المکذبین» (انعام: ۱۱) و یا آیات ۱۰۹ سوره یوسف، ۱۰ سوره محمد، ۲۱ و ۸۲ سوره غافل، ۳۶ سوره نحل، ۶۶ سوره حج که تماماً بر دستور صریح خدا به جست‌وجو و سفر در زمین و دانستن مناطق و شیوه‌های زندگی تازه حکایت داشت. امری که مسلمانان به آن نپرداختند و با وجود قدرتمندی نظامی و اعتلای تمدن اسلامی در قرون وسطی و حداقل تا اوایل قرن ۱۸ میلادی، خود را به جنگ‌های داخلی و یا برده‌گرفتن و غارت سرزمین‌های هم‌جوار و به‌ویژه هم‌کیشان خود درگیر کردند؛ حال آنکه عمده‌تاً از قرن ۱۶ به بعد اروپاییان تلاش خود را مصروف کشف سرزمین‌های تازه و در پی آن گسترش تمدن خود کردند؛ تا آنجاکه این امر با استعمار شروع شد و نهایتاً به امپریالیسم رسید.

استعمار به مفهوم استقرار و سکونت در سرزمین‌های دوردست توسط جمعیت‌های مهاجر تعبیر شده که لزوماً تحت هدایت حکومت آن کشورها انجام نگرفته است و در آن مقاصد بازرگانی و استقرار جمعیتی از کشورهای پیشرفته برای یافتن فضای زندگی بیشتر و بهتر در نظر گرفته می‌شود؛ اما همچون امپریالیسم واجد ویژگی سلطه است. در ابعاد جدید استعمار که از قرن ۱۷ آغاز و در نهایت به امپریالیسم در قرن ۱۹ ختم شد، این روحیه سلطه‌گر در پشت نقاب گسترش تمدن اروپایی در بین جوامع غیرتمدن پنهان گردید (DYSON, 1985: 2-5).

روشنفکران و فیلسوفانی مانند آدام اسمیت، کانت، هیدرو درباره لزوم اجرا و درستی نظریه تعهد غرب نسبت به بسط تمدن پیشرفته غربی در دورترین نقاط عالم و خارج کردن جوامع دیگر از تاریکی و توحش که از سیاستمداران

اروپایی تبلیغ می‌شد، تردید داشتند و آن را نقد می‌کردند؛ اما وجه غالب نظر نخبگان و مردم اروپا بر لزوم سلطه بر این کشورها استوار بود.

در این مقاله به دلایل واقعی و یا توجیه سلطه‌جویی کشورهای اروپایی بر کشورها و جوامع غیراروپایی نمی‌پردازیم. موضوع اصلی، علت‌های مختلف ایجاد این برتری است؛ فارغ از هر نوع برداشت اخلاقی، و جدا از اینکه یک فرد آزاد و مسلمان حق‌جو انسان‌ها را در همه زمینه‌ها برابر می‌داند؛ مگر در درجه تقوا و پرهیزکاری (حجرت: ۱۳)؛ اما حقیقت موجود در جهان واقع دلالت بر غیراخلاقی و یا به تعبیری تبعیض‌آمیز بودن مناسبات این جهانی دارد و این نکته نیز از وجود انسان به‌عنوان محور اصلی پویش تاریخ و اجتماع برمی‌خیزد. چه بخواهیم یا نخواهیم، برداشت اندیشمندان رئالیست در زمینه‌های فلسفه، جامعه‌شناسی، سیاست و روانشناسی نسبت به خلق و خوی متمایل به شر و تبعیض و زیادت‌خواهی انسان‌هاست که در بستر روابط تاریخی تجلی یافته است و تمام جنگ‌ها، درگیری‌ها و کشتارها ناشی از همین امر تلقی می‌شود (BROWN, 2008: 28-75).

نکته اصلی این است که عوامل تسهیل و تقویت‌کننده‌ای برای وقوع این امر باید در دو طرف معادله به وجود آید تا این واقعیت رخ نماید. این عوامل متنوع است؛ از ضعف علمی، اخلاقی و اجتماعی گرفته تا پیشرفت‌های صنعتی، علمی و اراده قوی‌تر و اتحاد اجتماعی؛ برای مثال اگر با دقت به تعداد فیلسوفان و دانشمندان به‌عنوان نماد تفکر عقلانی در یک جامعه نگریسته شود، می‌بینیم در اروپای قرون ۱۷ و ۱۸ که اوج پدیده استعمار است با اسم‌های اندیشمندان و مخترعان و کاشفان بسیاری در این دو قرن روبه‌رو هستیم؛ مانند نیوتون، اسپینوزا، هابل، لاک، گالیله، کپلر، دکارت، ویلیام داروی، آدام اسمیت، آنتوان لاوزیه، سلسیوس، ادوارد جنر، توماس مالتوس، ولتر، متسکیو، روسو، فارنهایت، کارل لینه، دیوید هیوم و... (RUTHERFORD, 2006: 29-53). البته این آمار هنرمندان، نویسندگان، کاشفان و سایر چهره‌های شاخص آن سامان را در برنمی‌گیرد؛ اما در مدت مشابه در ایران، آن هم در زمانی که اوج گسترش اندیشه در دوران صفوی است و پس از آن علوم نقلی در کانون توجه نخبگان سیاسی و فکری جایگزین علوم عقلی می‌شود، بیشتر از انگشتان دودست متفکر نداریم - به‌ویژه بیشتر این‌ها در علوم کلامی و ارتباط میان فلسفه و دین متبحر و صاحب‌نظر بودند؛ میرفندرسکی، شیخ بهایی، میرداماد و ملاصدرا عمده‌ترین این اندیشمندان هستند. مخترع و مکتشف و نویسنده صاحب سبکی وجود ندارد (ذکاوتی قراگزلو، ۱۳۸۱: ۲۵-۶۲)؛ حتی شعرای این دوره در تاریخ ادبیات ایران هرگز به زبان‌آوری و بنامی شعرای سابق نیستند. جالب اینجاست که در زمان موردبحث، تمدن ایرانی - اسلامی در یکی از دوران اوج خود قرار داشت و به گواهی مورخان برجسته از دیگر ممالک غیراروپایی از تمدن‌های کهنی مانند هند، مصر و چین گوی سبقت را ربوده بود (دورانت، ۱۳۷۳: ۱۱۴-۱۵۶).

این وضعیت یکی از پیشرفته‌ترین کشورهای غیراروپایی است؛ باید دید جوامع بسیار عقب‌مانده آفریقایی در موقعیت علمی و فکری چه وضعی داشته‌اند. به‌هرروی پیشرفت علمی، بهبود وضع صنعت و اختراع را در پی دارد و این مهم، در بهبود عملکرد جنگ‌افزارها، کشتی‌ها و سایر تجهیزات و کالاهای مورد استفاده و تولیدی رخ می‌نماید. ازسویی ترویج عقل‌گرایی^۱ و تأکید بر ملاک‌های عقلی، سطح نگرش و افق فکر را بالا می‌برد و آمادگی برای تدبیر

^۱ Rationalism

بهرتر و مدیریت دقیق‌تر اوضاع فراهم می‌آید؛ بر این اساس درحالی‌که جوامع غیراروپایی در رکود، جمود و یا حداکثر حرکت کند به‌سوی پیشرفت، صنعت جدید و تعقل قرار داشتند، اروپایی‌ها توسن تیزرو خود را درزمینه‌ی مای مختلف به حرکت درآوردند. آنچه آن‌ها را آماده‌تر و چابک‌تر نمود، همانا انقلاب کبیر فرانسه بود. انقلابی که با خود مفاهیم و طرز تلقی‌ها و افکار نو و تاریخ‌سازی را به‌ویژه به کشورهای اروپایی عرضه داشت و آن‌ها را برای ورود به دنیای جدید قرن ۱۹ آماده کرد. دنیایی که محور آن در عرصه بین‌الملل، امپریالیسم بود (MCDUGAL, 2014: 89-153).

یکی از مفاهیم اصلی موردنظر در این مهروموم‌ها ناسیونالیسم^۱ است؛ مفهومی که در طول سال‌های مختلف و برحسب زمان و مکان، معانی و برداشت‌های متفاوتی یافت؛ گاهی نزد کشورهای امپریالیست در وجه تهاجمی آن به‌عنوان حق و وظیفه سلطه آن‌ها بر ممالک و جوامع غیرمتمدن و غیرپیشرفته تلقی می‌شد و یا در سال‌های بعد نزد جوامع زیر سلطه به حق تعیین سرنوشت و مقدرات مردم آن سامان‌ها در نظر گرفته می‌شد (HOBBSAWM, 1992: 46-73).

حمله‌های ارضی و گسترش‌طلبی‌های سرزمینی اروپاییان که این بار با نیروهای نظامی و رسماً ازسوی حکومت‌ها به انجام رسید و واجد ویژگی سلطه و به‌صورت کاملاً آشکار بود، نام امپریالیسم بر خود گرفت. از تصرف سرزمین‌های جدید و زیر یوغ اسارت و بردگی بردن و غارت منابع در آفریقا تا تقسیم سرزمین و سلطه اقتصادی و سیاسی در جوامع و ممالک کهن آسیایی و کارهایی از این دست در سایر قاره‌ها، آغازگر قرن ۱۹ بود.

واقعیت این است که این سلطه‌جویی و حالت تهاجمی ناسیونالیستی هم در بین حیات حاکم این کشورها و هم در میان مردم و اقشار پایین‌دست این جوامع موردقبول قرار می‌گرفت؛ این امر علاوه بر دلایل اقتصادی، به‌شکلی عمیق‌تر در مسائل هویتی و روان‌شناختی آن‌ها ریشه داشت و حس برتری‌جویی از صدر تا ذیل آن‌ها را متأثر کرده بود. به همین دلیل مردم فرودست در کشورهای اروپایی و امپریالیست را می‌توان متحدان اصل حیات حاکم آنجا در زمینه سیاست‌ها و اقدامات امپریالیستی در این قرن به شمار آورد (SEARLE-WHITE, 2001: 76-90).

این برداشت تاریخی با بیان ایدئولوژیک چپ‌گرایان که حرکت‌ها و سیاست‌های امپریالیستی را به طبقه حاکم سرمایه‌دار نسبت داده است و مردمان فرودست اروپا را خارج از محدوده طرفداری و همگامی با این سیاست‌ها می‌داند، منافات دارد.

در کنار این گسترش‌جو روانی توسعه‌طلبی در کشورهای اروپایی، باید به مورد مهم دیگری درباره پیدایش جایگاه فاتح و مغلوب یا برتر و زیردست در عصر امپریالیسم در قرن ۱۹ و میان کشورهای امپریالیست عمدتاً اروپایی با ممالک و جوامع زیر سلطه اشاره کرد. موردی که عامل بسیار مهم در پیدایش چنین تقسیم‌بندی به شمار می‌آید و آن ساختار سیاسی، رهبران و شیوه حکومت در این دو دسته جامعه بود. خوانندگان این مقاله قطعاً با وضع ایران نسبت به کشورهای با تمدن کهن و زیرسلطه دیگر مانند مصر، چین و هند آشنا تر هستند؛ بنابراین کانون اصلی مطالعه در این بخش بر ایران متمرکز می‌شود.

^۱ Nationalism

قرن ۱۹ با حکومت سلسله قاجار در ایران شروع می‌شود. حدود چهار سال مانده به شروع قرن ۱۹ فتحعلی‌شاه جانشین عموی خود، آقامحمدخان قاجار مؤسس سلسله قاجاریه، شد. خاندان قاجار از طوایف ترک‌نژاد آسیایی میانه بود که ابتدا با همراهی اردوی زرین‌جوچی پسر چنگیز در نواحی شمال غربی ایران سکنی گزید و طی دو سده جریان تاریخی با حکومت صفوی هم‌پیمان شد و به تدریج قدرت و مکنت کافی در ایران به دست آوردند (گرانوسکی و دیگران، ۱۳۸۵: ۱۵-۱۷)؛ بنابراین هرگز آن‌ها ریشه‌ای ایرانی نداشتند و برپایه گزارش مورخان و گردشگران خارجی، مردم ایران مشروعیتی ملی را برای آن‌ها قائل نبودند. براساس گزارش جیمز بیلی فریزر - یکی از دیپلمات‌ها و گردشگران معروف انگلیسی در قرن ۱۹ که سراسر ایران را گشته بود - آن خاندان نیز ایران را همچون مملکت مفتوحه خود می‌دانسته‌اند (فریزر، ۱۳۶۴: ۸۳-۸۸) و چون این خاندان با توطئه آقامحمدخان و خیانت‌پیشگی وزیر لطفعلی‌خان زند سلطنت را به دست آورده بود، هرگز در زمینه کسب قدرت مشروعیتی در میان ایرانیان نیافت. شاید بدتر از همه موارد فوق این موضوع باشد که فردی در این زمان در رأس امور ایران قرار داشت که دارای سطح آگاهی بین‌المللی و حکومتی بسیار پایینی بود (کاسب، ۱۳۶۸: ۵۷۵-۵۶۰).

فتحعلی‌شاه قاجار از ۱۷۹۶-۱۸۳۴ قدرتمند بلامنازع در ایران بود. از شیوه حکومت و زندگی‌اش با بیش از ۲۰۰ همسر و بیش از ۲۶۰ فرزندش تا جهل و بی‌خبری در اوضاع ایران و جهان در کتاب‌های مختلف فارسی و لاتین حکایت‌ها نقل شده است که در این مجال نمی‌گنجد؛ اما در همان زمان در کشورهای اروپایی حکومت و رهبران قدرتمند و باخردی وجود داشت. اول اینکه انسجام اجتماعی و هویت ملی به‌ویژه از انقلاب کبیر فرانسه به بعد و با محور قرارگرفتن ناسیونالیسم، وجه غالب جامعه و حکومت این مملکت‌ها گردید. ازسویی رهبران آن‌ها، خود را به دست‌یابی و نگهداری منافع ملی مردمشان موظف می‌دیدند؛ از اینجاست که پیوندی قوی میان جامعه و حکومت در اکثر کشورهای اروپایی وجود داشت. شاید به همین اندازه مهم این باشد که ازجمله زیرک‌ترین، داناترین و برنامه‌ریزترین حکام قرن ۱۹ هم‌زمان با فتحعلی‌شان قاجار در ممالک اروپایی حکومت می‌کردند؛ به شهادت تاریخ ویلیام پیت و هنری ادینگتون در انگلیس، الکساندر و نیکلای اول در روسیه، ناپلئون و تالیران در فرانسه و فریدریش سوم در پروس، فرانس دوم و مترنیک در امپراتوری اتریش - مجارستان همه از چهره‌های شاخص حکومت در اروپا بودند. کسانی که پیش‌و پس از تشکیل کنگره وین و تشکیل کنسرت اروپایی - که سرنوشت بسیاری از جوامع زیر سلطه را در اختیار گرفته بود - اثری فعالانه و قاطع داشتند. طبیعی است با چنین ویژگی‌هایی در دو طرف معادله رابطه ایران با آن‌ها، کفه سنگین‌تر ترازوی معادله به سمت آن‌ها پایین می‌آمد. اگر قسمت‌های بسیاری از خاک ایران در دوره فتحعلی‌شان و جانشینان او - که در ناآگاهی دست‌کمی از او نداشتند - از ایران جدا شد، اگر ایران به دادن امتیازهای بازرگانی، سیاسی و حقوقی به اروپاییان مجبور گردید و اگر سلطه سیاسی و نفوذ فرهنگی اروپاییان در ایران رواج یافت، می‌توان آن را، هم از منظر برتری‌جویی و دیدگاه توسعه‌طلبان و امپریالیستی آنان مشاهده کرد و هم از ضعف و بی‌تدبیری و ناآگاهی حکام و جامعه ایران به آن پرداخت (مهدوی، ۱۳۹۳: ۵-۷).

اوضاع ممالک دیگر زیر سلطه با تمدن کهنی مانند چین، هند، مصر و عثمانی نیز بهتر از ایران نبود؛ برای نمونه کافی است به فیلم شطرنج‌بازان ساخته فیلم‌ساز مشهور هندی ساتیا جیت رای بنگرید که تمثیل وار، ناآگاهی حکام و بی‌قیدی و نادانی و بی‌حساسیتی جامعه هند نسبت به نفوذ و سلطه انگلیسی‌ها را در دوران استعمار به تصویر می‌کشد.

اشاره به این مطلب ضروری است که برداشتی متعصبانه و یا اخلاقی از تلخی این واقعیت نمی‌کاهد. هر ذهن حقیقت‌جو باید ابعاد گوناگون واقعیات را ببیند و نمای کلی واقعیت را در ذهن ترسیم نماید.

البته این سکه روی دیگری نیز دارد. با حضور امپریالیست در این کشورهای با تمدن کهن و جوامع عقب‌مانده آفریقایی و پس از استقرار سلطه در ابعاد نظامی، سیاسی، اقتصادی و نفوذ فرهنگی، آن‌ها عملاً کوشیدند که زنجیر وابستگی و عقب‌ماندگی بر هیکل نیمه‌جان زیر سلطه‌ها و مستعمره‌ها را محکم‌تر کنند و نگذارند دیگر از قید و بند آن رهایی یابند (NESS&COPE, 2016: 980-981). باز به‌ناچار باید از ایران در دوره امپریالیسم قرن ۱۹، مثالی آورده شود. با ورود امپریالیست‌ها به اقتصاد ایران، آن‌ها درصدد جمع‌آوری مواد اولیه و انتقال آن به کشورهای اروپایی باقیمت‌اندک و صدور کالاهای ساخته‌شده خود به ایران و کسب بازار فروش مناسب، برای فروش کالاهای خود با قیمتی بالا بودند. این سیاستی است که در همه کشورهای و جوامع زیر سلطه مدنظر قرار داشت و به اجرا درمی‌آمد. برای سهولت انجام این کار، امپریالیست‌ها ساختار اقتصادی کهن را در جوامع زیر سلطه دوبراره کردند و در کنار ساختار قدیمی اقتصاد معیشتی، بخش اقتصاد تجاری را با وظیفه دوگانه بر عهده گرفتند: جمع‌آوری و صدور مواد اولیه و خام و گسترش و بهره‌برداری از بازار ملی به‌منظور فروش محصولات تولیدی دولت‌های سلطه‌گر. تشکیل طبقه بورژوازی تجاری در این جوامع، از جمله ایران، نتیجه منطقی این کار بود. از اواخر دوران ناصرالدین‌شاه، این طبقه که ثروت بسیاری به دست آورده بود، کوشید بخشی از ثروت خود را در تأسیس کارخانه‌ها و تولید محصولات صنعتی سرمایه‌گذاری کند و به تعبیری از بورژوازی تجاری به مرحله بورژوازی صنعتی گام بگذارد؛ اما تاریخ شهادت می‌دهد که دولت‌های امپریالیست روس و انگلیس با تمهیدات گوناگون، از دامپینگ گرفته تا فشارهای سیاسی بر آن‌ها و با به‌هم‌زدن ثبات در جامعه و سایر سیاست‌های اقتصادی، اجتماعی و حقوقی، امکان این انتقال از تجاری به صنعتی را گرفتند؛ در نتیجه این نورسندگان اقتصادی مجبور شدند مازاد سرمایه خود را در نظام زمین‌داری، ماقبل سرمایه‌داری، و با خرید زمین سرمایه‌گذاری کنند و چرخه معیوب و عقب‌افتاده اقتصاد را دوباره به حرکت درآوردند و بازتولید کنند (اشرف، ۱۳۵۹: ۱۲۶-۱۳۴).

چنین سیاستی در تمام سرزمین‌های زیر سلطه در قرن ۱۹ و ۲۰ به انجام رسید و روی دیگر سکه رابطه میان دو دسته کشورها را در روابط بین‌الملل به ظهور رساند. در پایان این بخش مثالی گویا و در دسترس درباره این رابطه و دلایل دوسویه برقراری آن ذکر می‌شود.

کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ واقعه‌ای است که همچنان در جامعه ایران مورد توجه است و هنوز بر سیاست خارجی و برداشت‌های اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی جامعه اثرگذار است. اسناد قدیم و تازه انتشار یافته دولت‌های انگلیس و آمریکا و همین‌طور عذرخواهی رسمی وزیر خارجه آمریکا بابت دست‌داشتن آن کشور در کودتای ۲۸ مرداد جای شکی را نسبت به دخالت و برنامه‌های ضدپیشرفت امپریالیست‌ها در این مورد باقی نمی‌گذارد (آبراهامیان، ۱۳۹۴: ۲۹-۶۱). اما براساس همین اسناد و برپایه شواهد، متون موجود - روزنامه‌ها، مصاحبه‌ها، خاطرات نوشته‌شده - مشخص است که افراد، جناح‌ها و احزاب سیاسی، مقامات و نیروهای اجتماعی نیز با این سلطه‌گران همکاری داشته‌اند و با آگاهی کامل در استقرار مجدد استبداد سنتی و هم‌پیمان با امپریالیسم گام برداشته‌اند که این مهم از احزاب چپ چون حزب توده - نماد بخش جدید جامعه - تا بخش‌های سنتی بازار و اجتماع را در بر می‌گیرد (حسینی، ۱۳۹۵: ۲۳-۳۰).

با انجام کودتا و قدرت دوباره و مضاعف شاه و دستگاه سنتی سلطنت، جایگاه ایران در عرصه روابط بین‌الملل تعیین شد که آن نتیجه اقدامات عناصر داخلی و نیروهای خارجی به شمار می‌آید.

۳- زمینه تاریخی بحث از نیمه دوم قرن بیستم تاکنون (توسعه)

در قرن بیستم، اقتصاد و وضعیت اقتصادی مردم اهمیت بیشتری یافت. سلطه نظامی و سیاسی از لحاظ روانی، به‌ویژه میان طبقات پایین دست کشورهای امپریالیستی، بهتر می‌توانست حس برتری جویی دولت‌های پیشرفته را ارضا کند؛ اما بسیار هزینه‌بر و مبارزه‌جویانه بود؛ حال آنکه سلطه اقتصادی ضمن سودآور بودن، وجه سلطه را پنهان کرد و به نظر، انسانی‌تر و توجیه‌پذیرتر به شمار می‌رفت. تأسیس شرکت‌های چندملیتی در دهه‌های پایانی قرن ۱۹ و رشد بی سابقه و قدرتمندی آن‌ها در قرن ۲۰ که عملاً، انحصار سرمایه، انحصار فناوری و حتی در اختیار گرفتن بازارهای جهانی را در پی داشت، عملاً قدرت بخش اقتصاد در صحنه روابط بین‌الملل را به نمایش گذارد (GUHA-KHASNOBIS, 2008: 89-127).

طبیعتاً بال پرواز دیگر این واقعیت، تنظیم آن در قالب اندیشه و ارائه وجه نظری آن بود. این مهم در قالب نظریه‌های توسعه تجلی کرد. همان‌گونه که در صفحه‌های پیشین مقاله اشاره شد، نظریه‌های توسعه طیف‌های گوناگونی دارد که از روش‌های مختلف دست‌یابی به آن تا انواع توسعه را در بر می‌گیرد (HIGGOTT, 2005: 68-91).

محور اساسی بحث توسعه در نوع اقتصادی همانا اقتصاد و بهبود شرایط مادی هر جامعه و امکان بهره‌مندی بیشتر مردم از تنوعات و امکانات مادی است. به همین دلیل شاید بتوان دیدگاه متفکران اولیه فرایند توسعه - که نظریه‌پردازان غربی بودند - را به نظریه اهمیت زیربنا - شامل نیروها و وجوه تولید - اندیشه مارکس نزدیک دانست. با پایان جنگ دوم جهانی و افزایش تعداد کشورهای تازه‌تأسیس و تازه‌استقلال‌یافته - که لازمه نظام جدید بین‌الملل و در تعامل منطقی با پیدایش سازمان ملل متحد و افزایش تعداد سازمان‌های بین‌المللی بود - نیازی که حس می‌شد، تقسیم‌بندی کشورها در عرصه بین‌الملل و نه برپایه مفاهیم مرتبط با امپریالیسم - همچون اشغال‌شده و اشغال‌نشده، متمدن و غیرمتمدن، استعمارگر و مستعمره - بود؛ یعنی تقسیم کشورها با معیار توسعه‌یافته، توسعه‌نیافته و یا کمتر توسعه‌یافته و یا جهان اول و دوم در مقابل جهان سوم بود. محور این تقسیم‌بندی جدید همان توسعه است که ابتدا در زمینه اقتصادی مطرح و سپس دیگر زمینه‌ها - مانند سیاست، اجتماع، فرهنگ و محیط‌زیست - را در بر گرفت (HUNT, 2014: 69-97).

همان‌گونه که در بخش امپریالیسم به آن پرداخته شد، توانایی‌های طرف امپریالیست در مقابل ناتوانی‌های آن سوی معادله قدرت در عرصه بین‌الملل قرار گرفت و چنان دسته‌بندی‌ای را به وجود آورد. در اینجا هم وضع بر همین وجه قرار دارد. یکی از گزینه‌هایی که می‌تواند به پیشرفت اقتصاد و بهبود وضع تولید و افزایش بهره‌وری در تولید و مصرف کمک کند، سطح بالای فناوری در اقتصاد و صنعت است. از اواخر قرن ۱۹ گسترش گونه‌های مختلف کالاهای صنعتی به همراه نوآوری در آن به‌عنوان چاره‌ای برای از دست ندادن بازار مصرف و افزایش تولید آن در دستور کار شرکت‌های صنعتی قرار گرفت؛ این مهم مستلزم تکنولوژی پیشرفته و به‌روزر شده در خطوط تولید،

استخراج مواد خام و حتی بسته‌بندی بهتر و زیباتر کالاها بود؛ همچنین از توجه به آن در مسیر کاهش هزینه تولید از طریق کاهش تعداد نیروی انسانی تا کاستن از ضایعات تولید - به سبب دقت بیشتر دستگاه نسبت به انسان - برمی‌خاست؛ همه این موارد موجب دریافت اهمیت تکنولوژی در برنامه‌های تولید کشورهای توسعه‌یافته و نمایندگان آنها یعنی شرکت‌های چندملیتی در عرصه اقتصاد بین‌الملل شد. اکنون در جامعه جهانی شرکت‌های چندملیتی که محیط تولید و بازار فروش محصولات را به‌طور کامل در اختیار دارند، عملاً تکنولوژی تولید آن را نیز در انحصار گرفته‌اند و سایر کشورها به‌طور کامل به یاری آنها وابسته شده‌اند. این امر در تولید صنایع سنگین حتی بیشتر از صنایع نیمه‌سنگین و سبک نمایان است؛ برای مثال بدون استفاده از تکنولوژی این شرکت‌ها امکان بهره‌برداری و استخراج در صنایع نفت و گاز و پتروشیمی بسیار اندک و هزینه‌بر است و تمام کشورهای نفت‌خیز در جذب این شرکت‌ها به‌منظور بهره‌برداری از میدان‌های نفت و گاز با هم رقابت دارند (CARBONNIER, 2011: 6-64). دلیل انحصار تکنولوژی در دست کشورهای پیشرفته و شرکت‌های چندملیتی وابسته به آنها را در دو عامل می‌توان خلاصه کرد: نخست روحیه علمی و علاقه‌مندی به ابتکار و نوآوری در کنار پرورش، جذب و میدان‌دادن و ایجاد امکانات لازم کار و زندگی برای اندیشمندان و نیروهای فکری است که در آن‌سوی سکه فرار مغزها و نخبان فکری در جهان غیرتوسعه‌یافته قرار دارد (MILLIO, 2012: 6-22)؛ اما عامل دیگر را در تجمیع سرمایه‌های ناشی از درآمد هنگفت این شرکت‌ها و کشورهای فرادست باید در نظر گرفت. مجموع درآمد ۱۰ شرکت چندملیتی تولیدی برتر براساس آمار سال ۲۰۱۴ نشریه فورچون برابر ۱۵۶۰۰۰۰ میلیارد دلار بوده است.

همچنین میزان درآمد ۱۰ شرکت چندملیتی برتر در صنایع نفت و گاز در سال ۲۰۱۲ برابر رقم بسیار بالای ۳۲۳۰۰۰۰ میلیارد دلار است؛ درحالی‌که در مدت مشابه میزان تولید ناخالص داخلی دوسوم آخر فهرست کشورهای جهان توسط سازمان ملل و بانک جهانی - رتبه‌های ۷۰ تا ۲۱۰ یعنی ۱۴۰ کشور - حدود ۱۹۰۰۰۰۰ میلیارد دلار است. همچنین درآمد کل کشورهای قاره آفریقا (بیش از ۵۰ کشور) براساس گزارش بانک جهانی ارسال سال ۲۰۱۲ حدود ۱۰۲۳۰۰۰ بوده که بیانگر این است که درآمد فقط ۱۰ شرکت برتر صنعتی و نفت و گاز چندملیتی بیش از ۲/۵ برابر کل تولید ناخالص داخلی ۱۴۰ کشور دنیا و بیش از ۳,۱۵ برابر مجموع درآمد ناخالص داخلی کل کشورهای آفریقایی است. این امر گویای ویژگی اصلی این تقسیم‌بندی در عرصه روابط بین‌الملل است (THE WORLD BANK, 2013: 9).

نکته مهم این است که تاریخ تحولات در عرصه روابط بین‌الملل نشان می‌دهد که فرصت‌هایی نیز برای بهبود شرایط اقتصادی و حتی سیاسی کشورها ایجاد می‌شود که در صورت استفاده به‌موقع و مدبرانه از آن می‌توانند جایگاه خود را در این عرصه ارتقا دهند. برنامه جهانی در زمینه‌های مختلف اقتصادی که در کنار گسترش ارتباطات در دهه ۱۹۸۰ میلادی به‌شدت مطرح شد و با فروپاشی بلوک شرق در دهه ۱۹۹۰ امکان اوج‌گیری آن به‌ویژه با تشکیل سازمان تجارت جهانی ۱ فراهم آمد، فرصت مناسبی بود که بعضی از کشورهای توسعه‌نیافته به‌خوبی از آن استفاده کردند و موقعیت مناسبی برای خود در عرصه اقتصاد و سیاست بین‌الملل فراهم آوردند؛ برای مثال براساس آمار بانک جهانی تولید ناخالص داخلی ۲ جمهوری خلق چین برحسب میلیارد دلار در سال ۱۹۸۰ میلادی برابر ۳۰۶۱۷، در ۱۹۸۵ در رقم ۳۰۹۸۴، در ۱۹۹۰ به ۳۹۴۵۷، در ۱۹۹۵ برابر ۷۳۴۵۲ و در سال ۲۰۰۰ به ۱۲۱۱۳۵، ۲۰۰۵ به ۲۲۸۶۶۹؛ ۲۰۱۰ در حد ۶۱۰۱۳۴ و در ۲۰۱۵ به رقم ۱۱۰۶۳۰۷ رسیده است؛ یعنی از ۱۹۹۰ تا ۲۰۱۵ تولید ناخالص

داخلی آن بیش از ۲۸ برابر یا ۲۸۰۰ درصد افزایش یافته است. درآمد ناخالص ملی آن کشور ظرف مدت ۱۵ سال از ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۵ میلادی به ترتیب در سال ۲۰۰۰ رقمی برابر ۱۱۹۰۵۹۵ بوده است که در سال ۲۰۰۵ به ۲۲۵۲۴۹۰؛ در ۲۰۱۰ به ۶۰۱۳۵۸۶ و در ۲۰۱۵ به ۱۰۸۰۷۲۴۲ میلیارد دلار بالغ شده است (THE WORLD BANK, 2017: 58) و یا تولید ناخالص داخلی کره با استفاده از موقعیت جهانی شدن اقتصاد در مدت‌های مشابه فوق به ترتیب از ۲۴۰۴ به ۴۵۳۰ و ۲۷۶؛ ۱۳۲۹۶؛ ۱۸۰۸۳ و در ۲۰۰۵ به ۲۴۲۲۰؛ در ۲۰۱۰ به ۳۰۴۶۵ و ۳۴۵۶۹؛ در ۲۰۱۵ رسیده است که بیانگر رشد ۴۰٪ از ۱۹۹۰ تا ۲۰۱۵ است؛ این رشد برای کشور مکزیک هم در همین حد است (THE WORLD BANK, 2017: 35-78). بدین گونه تقسیم‌بندی کشورها هرچند کمی تغییر یافت؛ اما اساس آن بر همان پایه تفکیک میان جوامع ثروتمندتر و توسعه‌یافته‌تر نسبت به فقیر و کمتر توسعه‌یافته حفظ شد.

۴- نتیجه‌گیری

در تاریخ اندیشه، در زمینه‌های فکری گوناگون، همواره دو برداشت مختلف آرمان‌گرایانه و واقع‌گرایانه محوریت داشته که در آن تفاوت بر سر مطلوب‌ها و موجودهاست. بعضی از مکتب‌های فکری، به‌ویژه هنگامی که به ایدئولوژی تبدیل می‌شوند، به دنبال کمال مطلوب می‌گردند و بر واقعیت موجود و دلایل پیدایش آن چشم می‌بندند. عرصه روابط بین‌الملل همچون داخل جوامع و کشورها، از دیرباز و آغاز تاریخ بشر تاکنون، صحنه رقابت و تاخت‌وتاز بر سر قدرت و ثروت بوده است و در ماهیت این امر تفاوتی میان شاهان هخامنشی و ساسانی با اسکندر و امپراتوران روسی و چنگیز و ایلخانان مغول و امپراتوران عثمانی و حاکمان اروپایی و آمریکایی قرن بیستم و بیست‌ویکم و رهبران کمونیست چین و شوروی نیست. شاید در روش دست‌یابی به هدف و عملکرد، کم‌زیادی صورت گیرد؛ اما ذات آن یکی است. ادبیات چپ‌گرایانه از قرن نوزدهم به بعد رواج یافت و در میان جوامع و کشورهای پیشرفته و به‌ویژه غیرپیشرفته و تحت سلطه به‌عنوان ادبیات پیشرو و ترقی‌خواهانه جریان یافت؛ ترویج این نوع ادبیات به انتقاد و نفی هرگونه سلطه انجامید؛ در نتیجه عملاً نقش خود این دسته از جوامع و کشورهای فرودست در سلطه‌پذیری پوشیده ماند و واکاوی دلایل و ویژگی‌های آن مغفول واقع شد. به همین دلیل در تحلیل این روی سکه نابرابری‌ها و ظلم‌های موجود در نظام بین‌الملل، احساس توأم با تعصب، جایگزین عقلانیت منطبق با درک واقعیت گردید. اساس و محور اصلی مطالب این مقاله بر این است که «چشم‌ها را باید شست، جور دیگر باید دید»؛ به‌جای اینکه همواره به دنبال مقصر و مجرم باشیم، باید با نظری دقیق و چارچوبی علمی فارغ از تعصب، به واکاوی ویژگی‌ها و دلایل ایجاد و گسترش روابط موجود در عرصه روابط بین‌الملل دست بزنیم و از این طریق طوری به شناخت نقاط ضعف و قدرت خود دست‌یابیم تا بتوانیم به‌موقع از مزیت‌ها و توانایی‌هایمان استفاده کنیم. کاری که امپریالیست‌ها و کشورهای پیشرفته از قرن ۱۹ تاکنون انجام داده‌اند و به‌خوبی از امکاناتشان برای پیشبرد منافع و سیاست‌های خود، چه خوب و مشروع و چه بد و نامشروع، استفاده کرده‌اند. آن سیاست‌ها برای کشورهای زیر سلطه و فقیر بد و زیان‌بار بوده است، اما آنان بیشترین استفاده را از آن برای کشور و ملتشان برده‌اند. به قول مولوی:

زهرمار آن مار را باشد حیات نسبتش با آدمی باشد ممات

پس بد مطلق نباشد در جهان بد به نسبت باشد این را هم بدان
و شاید بتوان بر پایه مطالب و تحلیل واقع بینانه آن استراتژی پیشرفت را در طول تاریخ در این دو بیت گلشن
آزادی، شاعر معاصر خراسانی، خلاصه کرد:

برو قوی شو اگر راحت جهان طلبی که در نظام طبیعت ضعیف پامال است
نگر به دفتر کردار مردمان بزرگ که عز و جاه نصیب رجال فعال است

منابع

۱. آبراهامیان، یرواند (۱۳۹۴)، کودتا - سازمان سیا و ریشه‌های روابط ایران و آمریکا در عصر مدرن، ترجمه: محمدابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی.
۲. اشرف، احمد (۱۳۵۹)، موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران: دوره قاجاریه، تهران: زمینه.
۳. حسینی، کیوان (۱۳۹۵)، سقوط (بررسی رویدادهای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲)، لندن: اچ اند اس مدیا.
۴. دورانت، ویل و آریل (۱۳۷۳)، تاریخ تمدن، ج ۶، مترجمان: فریدون بدره‌ای و دیگران، تهران: علمی فرهنگی.
۵. ذکاوتی قراگوزلو، علیرضا (۱۳۸۱)، ماجرا در ماجرا (سیر عقل و نقل در قرن پانزدهم هجری)، تهران: حقیقت.
۶. طباطبایی فر، سید محسن (۱۳۹۴)، نظام سلطانی از دیدگاه سیاسی شیعه (دوره صفویه و قاجاریه)، تهران: نشر نی.
۷. فریزر، جیمزبیلی (۱۳۶۴)، سفرنامه فریزر - سفر زمستانی، ترجمه: منوچهر امیری، تهران: توس.
۸. کاسب، عزیزالله (۱۳۶۸)، منحنی قدرت در تاریخ ایران، تهران: مؤلف.
۹. گرانٹوسکی و دیگران (۱۳۸۵)، تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز، ترجمه: کیخسرو کشاورزی، تهران: مروارید.
۱۰. ماتیل، الکساندر (۱۳۸۳)، دایرةالمعارف ناسیونالیسم، ج ۱، تهران: کتابخانه تخصصی وزارت امور خارجه.
۱۱. مهدوی، عبدالرضاهوشنگ (۱۳۹۳)، تاریخ روابط خارجی ایران، تهران: امیرکبیر، چ ۲۰.

Anghie, A. (2007). *Imperialism, sovereignty and the making of international law* (Vol. 37). Cambridge University Press.

Brown, S. J., & Tackett, T. (Eds.). (2006). *Enlightenment, Reawakening and Revolution, 1660-1815*. Cambridge University Press.

Caronnier, G. (2011), *International development policy: energy & development*, UK:Palgrave Macmillan.

Dyson, S. L. (Ed.). (1978). *Comparative studies in the archaeology of colonialism* (No. 233-235). British Archaeological Reports.

Guha-Khasnabis, B. (2008). *Financial Development, Institutions, Growth and Poverty Reduction*. Palgrave Macmillan.

Hankins, J. (Ed.). (2007). *The Cambridge companion to Renaissance philosophy*. Cambridge University Press.

- Higgott, R. (2005). *Political development theory: The contemporary debate*. Routledge.
- Hobsbawm, E. J. (1992). *Nations and nationalism since 1780: Programme, myth, reality*. Cambridge university press.
- Hunt, M. H. (2003). *The World Transformed: 1945 to the Present: a Documentary Reader*. Macmillan.
- Mcdougal, h. (2012), *Modern world history - patterns & interaction*, USA: Houghton Mifflin Harcourt publishing.
- Milio, S., Lattanzi, R., Casadio, F., Crosta, N., Raviglione, M., Ricci, P., & Scano, F. (2012). Brain drain, brain exchange and brain circulation. The case of Italy viewed from a global perspective. *National interest*.
- Morley, N. (2010). *The Roman Empire: Roots of Imperialism*. Pluto Press.
- Ness, I., & Cope, Z. (2016). Movements and Ideologies. In *The Palgrave Encyclopedia of Imperialism and Anti-Imperialism* (pp. 805-973). Palgrave Macmillan, London.
- Rutherford, S. (2006). *The prima donna and opera, 1815-1930*. Cambridge University Press.
- Searle-White, J. (2001). *The psychology of nationalism*. Springer.
- Smelser, N. J. (1997). *Problematics of sociology: the Georg Simmel lectures, 1995*. Univ of California Press.
- World Bank. (2013). *Africa Development Indicators 2012/2013*. The World Bank.
- The world bank group (2017), *International debt statistics, USA*. The World Bank.
- The world bank group (2017), *World development indicators, USA*. The World Bank.
- Turner, B. S. (2006). *The Cambridge dictionary of sociology*.

Analysis of the relationship and position of the countries on the basis of THE imperialism and development in the arena of international relations

Mohanadreza Maili

Associate professor, Islamic Azad university, Tehan

Received:2019.9.23

Accepted:2019.12.22

Abstract

Since the France Great Revolution (1789) until now, relation between states and nations has become increasingly important and expanding. These relations base on political and legal framework as well as specific concept are separable. If we want to highlight two concepts or key-terms in relations between states and societies from the 19th century until now; they are IMPERIALISM and DEVELOPMENT. The division of states in the arena of international relations in 19th century until now is based on concepts of indicators of imperialism & development. This article is trying to rely on these two concepts and hereby analyzes the relations and positions between states and societies in the history bed of international relations. This analysis is against to one-sided debates that are thoroughly with negative, contentious and based on unilateral view (including Marxists and leftist to European nationalism and capitalism) which considers the opposite side as the factor of evil and depravity and in return ideologically but not scientifically analyzes the history and the relations between states and societies.

Keywords: arena of the international relations, colonialism, imperialism, nationalism, development, doctrine of development

